

## یادداشت‌هایی از یک گردش

نویسنده : حسن عالی یوجل

وزیر اسبق فرهنگ ترکیه آقای حسن عالی یوجل از دانشمندان و صاحب‌نظران روشنفکر است . و از ۱۳۲۹ که از کار وزارت بعثت تغییر برکنار مانده است بنشر کتب اهتمام می‌ورزد و در چند انجمن علمی عضویت دارد و اغلب در روزنامه‌های جمهوری مقاله می‌نویسد . در آن جریده ستونهای مخصوصی تحت عنوان « گوشه‌م دن » دارد که راجع بمسائل مختلف اجتماعی در آنها بحث می‌کند . بناست این ایام بایران سفری بفرماید ، و امیدواریم نزد ما باو خوش بگذرد . اینجا ترجمه مقاله‌ای را که در شماره شانزدهم ایلول ( سپتامبر ) آن جریده نوشته است بنظر خوانندگان مجله‌ی ما می‌رسانم و یاد لذتی را که در صحبت ایشان بمن دست داده است برای خود تجدید میکنم . این مقاله پس از مسافرتی نوشته شد که ایشان و جناب آقای فروزانفر و کریمه‌شان با بنده بدعوت رای‌زنی فرهنگی ایران با اتومبیل رای‌زنی شهرهای مذکور در مقاله کردیم . بنده چند عکسی هم در این سیاحت گرفتم که چندان خوب نشده ، ولی یادگار را خالی از فایده ندیدم که بعضی را در اینجا گراورود درج نمایم .

## مجتبی مینوی

فراوش ناشدنی‌ترین ساعات و ایام عمر مرا هفته گذشته عالم و اصل و عاشق مولانا جناب استاد فروزانفر روشن ساخت که از برای تحقیق کردن در حق مولانا و عصر سلجوقیان بکشور ما آمده بود ، و سه سال پیش هم که باینجا سفر کرده بود سعی کردم در این ستونها او را بخوانندگان خود معرفی کنم .

سیاحت ما از استانبول آغاز گردید و ناقونیه و قیصریه و اورگوپ و گورمه و نوشهر ادامه یافت . از استاد مجتبی مینوی رای‌زن فرهنگی ایران و یک نمونه ظرافت فارس‌ها که مجال کسب این فیض و شرف را برای من میسر ساخت منت دارم . در ۱۹۲۷ ( ۱۳۰۶ ه . ش . ) زمانی که مفتش معارف بودم بسیاری از این راه‌ها را

بامشكلات گوناگون طی کرده بودم . آنها و حتی قسمتی از راهبانی که نتوانسته بودم ازان بگذرم نیز ، اکنون احساس می کردیم که گوئی نهری است وما باموتور ازان عبور میکنیم ؛ وچه زیبا و دیدنی . سی سال پیش ازين آيا یکی از رؤیاهای عهد جوانی مانبود که شهرهای بزرگ ما بهم مربوط گردد و طی این مسافت بسیار



### قهوه خانه‌ای در راه میان استانبول و انقره

جناب آقای بدیع الزمان ونوشین خانم فروزانفر و جناب آقای حسن عالی یوجل

طولانی باین حدّ راحت وآسان وقرین امنیت و کوتاه باشد ؟ آن رؤیا امروز امریست واقع . نمی توانم بیان کنم که چگونه بخود بالیدم . مشكلات هول انگیز يك مسافرت از استانبول بمیاندها و تا نواحی جنوبی اناطولی بساعات مفرّح و راحتی بخش بدل گشته است .

در راه بین ارگوب و گورمه قطعه‌ای از راه ، حمد خدا را کوتاه ، خراب بود و يك کاری اسبی رو بما می آمد . راه تنگ بود ، راننده ماخواست باوراه دهد ، اتومبیل بزرگ ما لغزید و درخاک فرورفت . بسا که خاک از گل نیز بدتر شود . لغزیدیم و کیر کردیم . از اتومبیل که بیرون آمدیم فهمیدیم از اینجا رهائی یافتن بسیار دشوار خواهد بود . فکر می کردیم چه باید کرد که يك اتومبیل سرویس نو و قشنگ در

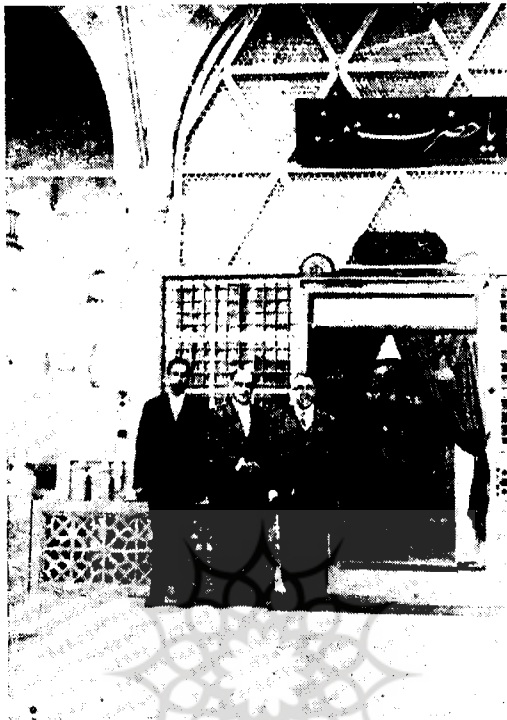
محاذات ما ایستاد و پشت سر آن يك جیب نظامی . دو تن کشوری و يك نفر عسکری پهلوی ما آمدند . هر سه هم مرا شناختند . من نیز ایشان را با مهمانان خودمان آشنا کردم . سرگرد جوان به مردی که در جیب بود امر داد ؛ زنجیری به اربابۀ در خاک نشسته مابستند و پنج دقیقه بعد رها شده بودیم .

از آنان که یامداد ما شتافته بودند تشکر کردیم . جیب نظامی راه خود پیش گرفت . کشورها مأمورین اداره راه بودند . آن که رئیس بود زمانی که سالها پیش در کنسرواتوار دولتی موسیقی در انقره درس میخواند مریض بوده ، و حکایت کرد که چون از مدرسه بواسطه بیمار بودن اخراج شده بوده است از آنجا که جوانی مستعد و کارکن بوده من شخصاً بکار او علاقه مند شده بودم . بمجردی که مایوقع را گفت حادثه را بخاطر آوردم . اول يك سالی بلندن فرستاده شد که پس از عملی در قلبش از آن عارضه شفای کلی یافت و سپس کاری باو ارجاع گردید . قلبی را که ایام گذشته از محبت پر کرده بود بر ما گشود . خوش آمد گفتن او بما بر سر کوه ، درجائی غیر مرقب ، یاداش تصادفی يك خدمت من شد و احساس دوستان ایرانی ما را نیز برانگیخت . بقونیه باز گردیم . قونیه توسعه یافته است و پر جمعیت شده . عدد نفوس آن بصدوسی هزار رسیده . رئیس بلدیۀ و رئیس انجمن جهانگردی و مأمورین موزه و کتابخانه و منسوبین بچرايد قونیه دوروز و دو شب اهتمام کردند که بر مهمانان خوش بگذرد ، و بدانشمند گرامی آقای فروزانفر نشان جهانگردی دادند . دوست ایرانی ما همه جا ، همچنانکه از درون بوده است در بیرون نیز مولانا را طلب میکرد ، و دل انگیزترین و نشو و آورترین دم اودمی بود که در حضور مولانا بود ؛ در این هیچ شبهه نیست و گفت :  
- من در شرق و در غرب چه بسیار مزار و مرقد زیارت کرده ام . هیچ جا ندیده ام که جنبۀ معنویّت آن این اندازه روح را صفا بخشد . مولانای بزرگوار که در غزلی در باب محبت خویش گفته است :

مرا بگور سپاری مگو «وداع ، وداع !»

که گور پرده جمعیت جنان باشد ،

تربت خویش را باروح خود نشاء بقا بخشیده و واقعاً بدل بجنّت کرده است .



### در صحن مولانا

آقایان فروزانفر و حسن عالی و عارف عتیق  
که در قونیه فارسی درس میدهند

درخانه یکی از احفاد فخرالدین علی صاحب عطا، آقای عزت قویون اوغلو که ثروت خویش را تماماً صرف خرید کتاب و جمع کردن اشیاء عتیقه کرده و یک موزه خصوصی بوجود آورده است در بهشت دیگری زمان گذرانندیم. این فردوس مهمان‌سرای بزرگان مشرق اسلامی و ترک است. کتب نفیس دارای مجالس تصویر، بعضی نادر و حتی منحصر بفرد، برخی بخط مؤلفین، از جانب ایشان میتوانستند سخن بگویند. سخنان آنان را میتوان دید بشنوید. حقیقت مندرج در این بیت مولانا:

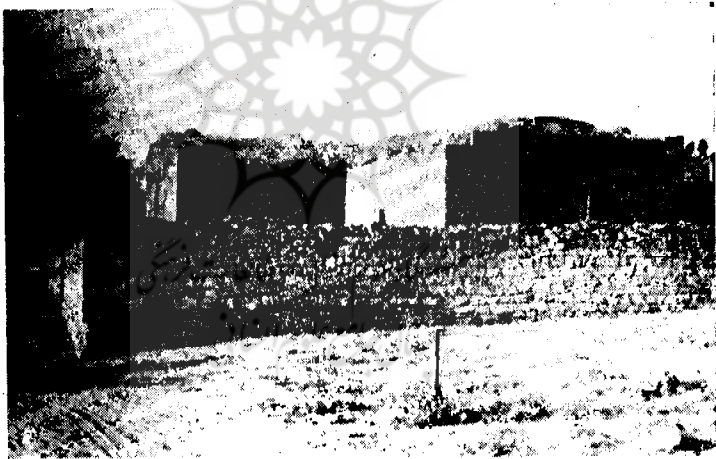
ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان وریشه‌ای

در این آثار فکری آشکارا جلوه گر است.

اطراف تربت مولانا ثروت‌تمیز شده است. بیرون آن میدانی وسیع گشوده‌اند.

روز پس از ورود ما سه شنبه بود و هر هفته سه شنبه را موزه برای تمیز کاری بسته است. دم در زائرین محلی و بیگانه گرد آمده بودند و جلگگی التماس کنان میگفتند « چه خواهد شد؟ ما در قونیه نمی توانیم بمانیم - در را بروی ما باز کنید ». حق با استاد فروزانفر است؛ مقصد این همه مردم نه زیارت مرقد مرده ایست، بل دست بزرگواری زنده را بوسیدن است و روی مبارك او را دیدن و گفته های پر حکمت و عشق او را شنیدن. مولانا در قونیه؛ در اناطولی چنان جایگیر گردیده که دیگر مهاجری بلخی نیست؛ يك بومی موطن ترکانست.

قیصریه نیز هم بزرگ و هم پر جمعیت شده است، وعده نفوس آن باید صد و بیست هزار تائی باشد. از آثار و ابنیه قدیمه آن بعضی را تعمیر کرده اند. ابنیه تازه و زیبا هم ساخته اند. ما طالب استاد مولانا یعنی سید برهان الدین محقق ترمانی بودیم. تربت باستانی و ویران شده اش چه زیبا و چقدر برازنده اوست. بکله کدام آدم زده



### قیصریه

تربت قدیمی و ویران سید برهان الدین

است که او را بینای بی بنیاد و بی ارزش فعلی نقل کنند! این مزار فعلی او را که بیک تربت ترك و اسلامی کمتر شباهت دارد تا بیک کلیسای ناهنجار هیچ ندانیدم. باید آن حضرت را بقرارگاه اصلی او اعاده دهند البته باین شرط که اول تربت عهد سلجوقی

اورا بخاطر عزیز او بحالت لایقی در آورند .

**کوشک مدرسه** را که یکی از آثار نفیس معماری عهدسلجوقی است با کمال اعتنا تعمیر میکنند . بسیار خوشمان آمد . در جوار آن ابنیه جمیل امروزی دیدیم : هنرستان پسرانه و آموزشگاه استادان بنائی . چگونه سالهایش اینجا آمده وساحتی را که امروزه این ابنیه را بران ساخته‌اند دیده بودم و آن را چگونه برای مدارس فنی اختیار کرده بودیم بخاطر آوردم و بسیار خرسند شدم . غیر ازین يك بنای سنگی بزرگ و نوهم داشتند میساختند . ازپولی که هوطنان ثروتمند قیصریه‌ای پرداخته‌اند ساخته میشود نامحل سکونت و اقامت دانشجویان دومدرسه فنی سابق الذکر باشد . در این کاری که نشانه باری کردن ثروت بامور دنیا و آخرت است ، و در حال آنان که نزدیک آن را داده‌اند ، سیر کردم وحیران ماندم .

مدیر معارف که در اداره‌اش او را دیدیم در باب دستگاه تعلیم و تربیت ولایت برای ما ایضاحات داد ، و گفته او که در مدرسه امام و خطیب قیصری بالخاصه جوانان ایدئالیست (بمعنی طالبان کمال) پرورش مییابند مرا بسیار ممنون ساخت . نظریات این همکار من در این خصوص که در عناصر تعلیماتی باید صفات دینی و تربیتی پایداری یکدیگر پیشرفت نماید بدرجه‌ای جزمی وقاطع بیان میشد که جلب دقت میکرد ، و اگر خود او چنانکه بعد از آن بمن گفتند فرزندش را برای تحصیل بکالج امریکائی تالاس فرستاده است منافات با نظریات او ندارد .

بمرکز اتحادیه آموزگاران قیصریه که رفتم با خود مدیر مدرسه امام و خطیب ملاقات کردیم . آقای استاد مینوی از او پرسید از برای تدریس فارسی چه کتابی بشاگردان می‌دهند ، و همینکه او جواب داد « گلستان ! » مختصر و پر معنی باو گفت « از ما کتاب نخواهید برایتان می‌فرستیم » . این طرز تعلیم که بر طبق اصول قدیم و شبیه باینست که ترکی را کسی با دواوین باقی و فضولی شروع کند در زمان طفولیت ما یعنی نیم قرن پیش هم همین طور بود . از همین قرار است طرز تعلیم زبان عربی . در زمانی که همه عالم در عرض دوسال باسلوب علمی نو این دولسان شرقی را فرا میگیرند ما هنوز هم پای بند اصول چندین قرن قبل بمائیم صحیح نیست . تصور

میکنم اگر وزارت فرهنگ ما باین موضوع عطف توجه کند بجا خواهد بود .



صخره‌های مخروطی و گنبدی شکل طبیعی  
بسیار عظیم که پناهگاه عیسویان بوده

آنچه در آخر مقاله ازان سخن خواهم گفت سنگستان ناحیه سموره مه واقع در جوار اورگوب است . همان قدر که جالب دقت و موجب تعجب بود مایه حیرت و عبرت بود . کشیشان عیسوی که از فشار تمذیب رم فرار میکردند این گنبدهای مخروط شکل سنگی طبیعی را سوراخ کرده درون آنها ازوا اختیار میکردند ، و پناهندگان متأخرتر داخل این صخره‌های گنبدی شکل را بصورت کلیسا در آورده‌اند ، و این محل از لحاظ جلب سیاح مهم است . باید راههای اینجا را هر چه زود تر بدست گرفت و آمد و رفت را آسان کرد . وقتی که مادر آنجا بودیم هم از سیاحان خارجی وهم از کارکنان گرانمایه موزه‌های خودمان جمعی را دیدیم . مدیران موزه‌های ما و

عکاسان در آثار این جایها وبالخاصه در نقاشیها و رسمهای دیواری قدیم باریک میشدند. مشغول حاضر کردن وسایل برای نمایش نقاشی و معماری بیزانس بودند که بزودی ترتیب داده میشود. قسمتی از نقاشیهای دیواری را خراشیده و ضایع کرده‌اند. بعضی از انتشارات خارجی گناه این تخریب را بگردن ما گذاشته‌اند، ولی بناحق. جهانگردان امریکائی که در آنجا با ایشان تصادف کردیم نیز مثل ما دیدند که آنها که نقاشیها را تراشیده و خراشیده و خط خط کرده‌اند بر دیوارها بخط یونانی امضای خود را گذاشته‌اند! از قراری که مفهوم میشود پس از عهد مجادله ملی در اثنای مبادله یونانیان و ترکان این کارها شده است. گناه بگردن آنهاست.



درحینیکه در این ناحیه پناهگاه کسانی که دچار تضییق دینی بوده‌اند میگشتیم این فکر از برای ما پیش آمد که انسان از برای رهائی از فشار بیجه اعمال طاقت فرسا دست میزند. در حقیقت اینجا قرارگاه جویندگان حریت مطابق مفهوم آن ادوار بوده است. بار دیگر فهمیدیم که از مطلوبهای گرانبهای بشر آنچه از همه سختتر بدست می آید آزادی است. آیا مولانا نیز با

برای آزاد بودن انسان بیجه کارها تن در میدهد  
زندگی و آثار فکری خویش دنبال همین کمال مطلوب نمی‌دوید؟ ما را نیز آنچه  
باینجا می‌کشد آیا همین نیرو نیست؟